دیپلماسی اقتصادی

عادلی، سید محمد حسین

دیپلماسی اقتصادی واژه جدیدی است که به تازگی وارد ادبیات اقتصادی و سیاسی ما شده است و از همین رو مدتی‏ طول خواهد کشید تا تعریف جامع و مانعی که مورد پذیرش‏ اکثریت باشد ارائه نمود.با این حال چون مفاهیم مربوط به آن‏ مفاهیم شناخته شده‏ای در دنیاست و دیگر کشورهای دنیا مدتی است که با استفاده از هنر دیپلماسی اقتصادی مشغول‏ پیشبرد اهداف و منافع اقتصادی و سیاسی خود هستند،لذا با اندکی تدبر و تعقل در شیوه‏های جاری و معمول دنیا می‏توان‏ به چارچوب کلی و تعریف آن دست یافت.

دیپلماسی اقتصادی در یک برداشت کلی به معنی استفاده‏ از دیپلماسی برای اهداف اقتصادی است.به عبارت دیگر به‏ منظور پیش‏برد اهداف اقتصادی در صحنه پر از رقابت جهانی‏ چاره‏ای جز این نیست که از همه ابزارهای مناسب و معقول، از جمله ابزار دیپلماسی استفاده کنیم.اگر بخواهیم بیشتر این‏ مقوله را بشکافیم باید بگوییم که کشورهای جهان برای آنکه‏ بتوانند منافع اقتصادی خود را در صحنه بین‏المللی تأمین‏ کنند و سهم مناسب‏تری از فرصتهای اقتصادی بگیرند،از روابط سیاسی و اهرمهای سیاسی خود استفاده می‏کنند.در واقع،هدف روابط سیاسی این است که منافع یک کشور از جمله منافع اقتصادی آن،تأمین شود.

نکته دیگری که در اینجا به درستی مطرح می‏شود این است‏ که ابزارهای سیاسی و اقتصادی در چارچوب روابط خارجی‏ دارای روابط متقابلی هستند.بدین معنی که برای تأمین منافع‏ ملی گاه باید از ابزارهای سیاسی و برخی اوقات از ابزارهای‏ اقتصادی استفاده کرد.اصل بر این است که منافع عالی یک‏ کشور هدف باشد.بطور معمول استفاده از ابزارهای مختلف‏ در روابط خارجی امری معمول و جاری محسوب می‏شود. کشورهایی که دارای قدرت اقتصادی و یا فرصت‏های اقتصادی‏ مناسبی هستند برای پیشبرد اهداف سیاسی خود از ابزار اقتصادی‏ استفاده می‏کنند.استفاده از ابزار اقتصادی برای تأمین منافع‏ سیاسی و یا بالعکس دارای سابقه کمی نیست.اعمال تحریم‏ اقتصادی توسط کشورهای توسعه یافته اقتصادی علیه‏ کشورهای دیگر،نوعی استفاده از ابزار اقتصادی برای تامین‏ اهداف سیاسی است.واگذاری امتیازات اقتصادی در داخل‏ یک کشور به یک کشور خارجی که نمونه‏های آن بیشتر در گذشته وجود داشته نیز نوعی استفاده از ابزار اقتصادی برای‏ پیشبرد روابط و تأمین امنیت سیاسی است.رویهمرفته استفاده‏ از ابزار اقتصادی برای تحقق نیات سیاسی و امنیتی چه از سوی‏ قدرتهای بزرگ و چه از سوی کشورهای کوچک به مقدار زیادی صورت گرفته است.این شیوه عمل غالبا در زمان تشنج‏ و یا وجود فضای نامناسب سیاسی صورت می‏گیرد.زمانی که‏ دوستی بین دو کشور وجود ندارد و روابط سیاسی صمیمی‏ برقرار نیست،لاجرم باید از همه ابزارها برای رفع تشنج و رسیدن‏ به اهداف سیاسی استفاده کرد.در زمانی که کشورها به یک‏ تعادل نسبی در روابط خود برسند به فکر تأمین منافع اقتصادی‏ خود می‏افتند،از ابزار سیاسی،دوستی و تفاهم خود استفاده‏ می‏کنند تا اهداف اقتصادی معینی را تحقق بخشند.

در واقع،در یک بحث نظری می‏توان گفت که تعریف‏ از منافع ملی و عالی یک کشور می‏تواند سمت و سوی‏ استفاده متقابل از ابزار سیاسی و اقتصادی را تعیین کند. سئوال این است که منافع ملی چگونه تعریف می‏شود؟چه‏ مقدار از آن سیاسی و چه مقدار اقتصادی است؟واقعیت این‏ است که مفاهیم مربوط به منافع،قدرت و امنیت ملی بعد از دوران جنگ سرد و فروپاشی شوروی تا حدودی دچار تغییرات شد و مؤلفه اقتصادی قدرت ملی پر رنگ‏تر گشت. کشورها دریافتند که توانمندی اقتصادی از جمله مهمترین‏ اجزاء قدرت ملی آنهاست.در واقع به تجربه ثابت شد بدون‏ داشتن یک توانمندی اقتصادی قابل قبول و مناسب،نمی‏توان‏ از امنیت ملی مناسبی برخوردار بود.بنابراین،توانمندی‏ اقتصادی و برخوردار شدن از یک نظام پایدار و قوی اقتصادی‏ می‏تواند به قدرت و امنیت کشورها نه تنها کمک مؤثر بکند بلکه پایداری امنیت ملی کشورها را تضمین می‏نماید. بطوریکه بدون وجود اقتصاد قوی یا قابل قبول،امنیت‏ کشورهای جهان برای آنکه بتوانند منافع اقتصادی خود را در صحنه‏ بین‏المللی تأمین کنند و سهم‏ مناسب‏تری از فرصتهای اقتصادی‏ بگیرند،از روابط سیاسی و اهرمهای‏ سیاسی خود استفاده می‏کنند

کشورها پایدار نخواهد بود.

دریافت این نکته امری بسیار مهم در صحنه روابط بین‏الملل تلقی می‏شود.ژاپنی‏ها بعد از جنگ جهانی دوم‏ منافع ملی خود را در ایجاد یک قدرت اقتصادی بزرگ تعریف‏ کردند و لذا بر بستری از سیاست خارجی بدون تشنج به توسعه‏ ظرفیتهای اقتصاد ملی خود پرداختند.آلمان نیز نمونه بارز دیگری از این دست است.بعدها کشورهای دیگری از آسیای‏ جنوب شرقی مانند کره جنوبی،سنگاپور،هنگ‏کنگ،تایوان، مالزی،و تایلند نیز سعی کردند همین راه را ادامه دهند و برخی از آنان کمابیش در آن موفق بودند.

البته اینکه کشورها منافع ملی و قدرت و امنیت ملی خود را بیشتر با گرایش سیاسی و یا اقتصادی تعریف می‏کنند خود تابعی از جایگاه آن کشور در صحنه جهانی و مراحل رشد و توسعه اقتصادی آن است.کشوری که به مرحله ثبات و استقرار رسیده لاجرم بیشتر به فکر تأمین منافع و اهداف اقتصادی‏ خود است ولی کشوری که هنوز در مرحله استقرار بین‏المللی‏ و سیاسی است و تهدیدات زیادی ثبات او را نشانه گرفته‏ چاره‏ای جز این ندارد که بیشتر به امنیت خود اولویت بدهد. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که نباید حتی در چنین شرایطی از توسعه توانمندی اقتصادی غافل شد چرا که‏ تمهیدات سیاسی،نظامی و امنیتی گرچه در کوتاه مدت به ثبات و استقرار کمک شایانی می‏کند ولی آنچه که امنیت را پایدار می‏سازد توانمندی اقتصادی است.

توانمندی اقتصادی آنقدر اهمیت دارد که امروز در جریان‏ نزاع و تنش بین کشورها یا در فرآیند رقابت‏های شدید بین آنان‏ موضوع و هدف اصلی قرار می‏گیرد و کشورها برای تضعیف‏ حریف و کوبیدن وی،آن را نشانه می‏گیرند.به عبارت دیگر، امروز در نزاع‏ها و رقابت‏های بین‏المللی توانمندی و رشد اقتصادی کشورها مورد تهدید قرار می‏گیرد.تهدیدات در صحنه‏ بین‏المللی فقط به تهدیدات نظامی یا سیاسی محدود نمی‏شود بلکه با تهدیدات اقتصادی منافع و امنیت ملی کشورها نشانه می‏رود و می‏تواند تضعیف شود.امروز فقط انزوای سیاسی مطرح نیست‏ بلکه انزوای اقتصادی نیز می‏تواند پایداری امنیت ملی را به خطر اندازد.از همین روست که اهتمام به توسعه ظرفیت‏ها و رشد توانمندی‏های اقتصاد ملی با رویکردی بین‏المللی،از جمله‏ مهمترین مقوله‏های قدرت،امنیت و منافع ملی محسوب می‏شود. نکته مهم این است که توسعه اقتصادی لاجرم در دنیای بین‏المللی‏ شده امروز باید در مقایسه با پیشرفت بقیه کشورها و نسبت به‏ جایگاه کشور در رتبه‏بندی اقتصادی جهانی مورد توجه قرار گیرد.به نظر می‏رسد رویکرد بین‏المللی در تدوین برنامه چهارم‏ توسعه اقتصادی،همین منظور را مورد توجه قرار دهد.زیرا اگر برنامه توسعه نتواند به ارتقاء جایگاه کشور در رتبه‏بندی اقتصاد جهانی منجر شود و حتی به کاهش آن منجر شود،مسلما باعث‏ تضعیف قدرت و امنیت نسبی ملی خواهد شد.

جهت‏گیری دیپلماسی اقتصادی

چنانچه بخواهیم با یک رویکرد کاربردی به مقوله فوق‏ نظری بیفکنیم باید ابتدا از خود سئوال کنیم که توانمندی‏ اقتصادی چیست؟در واقع اگر توانمندی پایدار اقتصادی را در توسعه ظرفیت‏ها و تولید کالا و خدمات قابل مبادله بدانیم‏ و بر قابل مبادله بودن کالاها و خدمات تولیدی تکیه کنیم، نتیجه خواهیم گرفت که برای مبادله کالا و خدمات تولید باید وارد صحنه بین‏المللی شویم و نیز باید قواعد رقابت و بازی‏ اقتصادی بین‏المللی را به خوبی بیاموزیم و آنها را به کار ببندیم.

این مطلب به معنی آن است که ما باید در صحنه بین‏المللی‏ به دو مقوله بیاندیشیم.اول به حضور و مشارکت در صحنه‏ اقتصادی و دوم فعال بودن در تنظیم قواعد و نظام حاکم بر روابط اقتصادی بین‏المللی.حضور و مشارکت ما در صحنه‏ اقتصادی از یک طرف به معنی مشارکت ما در تولید جهانی‏ و منطقه‏ای و از طرف دیگر به معنی داشتن سهم از بازارهای‏ منطقه‏ای و بین‏المللی است.

حضور معنی‏دار و دو طرفه اقتصادی ما در صحنه خارجی‏ زمانی تحقق پیدا می‏کند که ما در برابر واگذاری بخشی از بازار کشورمان به تولیدات خارجی،بخشی از تولیدات جهانی‏ را به دست گیریم و در آن مشارکت داشته باشیم.

حضور و مشارکت ما در شبکه تولید و تقسیم بین‏المللی کار و نیز گرفتن سهم مناسبی از بازار کالا و خدمات می‏تواند به توسعه‏ اقتصاد ملی ما کمک مؤثری کند.به میزان مشارکت مؤثر در مقوله‏های فوق،قدرت و امنیت ملی ما ارتقاء پیدا می‏کند. اندازه و سهم ما از اقتصاد جهانی نیز میزان تأثیر ما را به طور نسبی‏ در تنظیم قواعد و نظام بازی اقتصادی بین‏المللی تعیین می‏کند.

بنابراین،توسعه اقتصاد ملی به میزان حضور و مشارکت مؤثر در صحنه اقتصادی خارجی بستگی دارد و میزان تأثیر ما در تنظیم‏ قواعد اقتصاد بین‏المللی به سهم و قدرت اقتصاد وابسته است.و همه اینها در قدرت ملی و پایداری امنیت ما مؤثر خواهد بود.

مشارکت در تولید و بازار بین‏المللی

در مورد کشورمان باید بگوییم که با توجه به ادامه رشد اقتصادی مثبتی که از بعد از جنگ با عراق و از سال 1368 به بعد داشتیم ظرفیت‏ها و تولید کل کشور به طور نسبی افزایش یافته‏ است.در ابتدا حجم تولیدات فقط کفاف مصرف داخلی را می‏داد اما اکنون نیاز به بازارهای منطقه‏ای و جهانی دارد.تولید امروز اگر با بازار مناسب و وسیع روبرو نشود نمی‏تواند تداوم‏ پیدا کند.بازار خوب و رقابت مناسب و قابل چالش می‏تواند تولید را توسعه و ارتقاء دهد و پایداری رشد اقتصادی را تضمین‏ نماید.در خلال چند سال گذشته بنگاه‏های اقتصادی ما با درک‏ ضرورت حضور در صحنه‏های بین‏المللی تولیدات خود را به‏ فراسوی مرزها برده و شروع به گرفتن سهم کوچکی از بازارها کرده‏اند.این مرحله به تازگی و در خلال یک دهه اخیر شروع‏ شده و البته به کندی پیش می‏رود.علت کندی روند آن به عوامل‏ داخلی اقتصادی و عدم توانایی برای گرفتن سهم مناسبی از بازار برمی‏گردد که تشریح آن در مجال این مقاله نیست.

اما به هر حال واقعیتی که در پیش رو داریم این است که‏ بنگاه‏های اقتصادی ما به طور فزاینده‏ای نگاه برون‏گرا پیدا کرده‏اند و در صددند که هم در تولید جهانی و هم در بازار جهانی سهیم و شریک شوند.

 مفاهیم مربوط به‏ منافع،قدرت و امنیت ملی‏ بعد از دوران جنگ‏ سرد و فروپاشی‏ شوروی تا حدودی‏ دچار تغییرات شد و مؤلفه اقتصادی‏ قدرت ملی‏ پررنگ‏تر گشت

حضور مؤثر اقتصادی در صحنه بین‏المللی به معنی‏ مشارکت در چرخه تولید و تقسیم بین‏المللی کار و اخذ سهم مناسب از بازار کاری است که قطعا از توان بنگاه‏ها و بخش خصوصی به تنهایی خارج است و نیاز به همیاری، همکاری و انسجام کامل بین دولت و بنگاه‏ها دارد.به هر میزان که انسجام در سیاست‏گذاری و اجرا بین دولت و بنگاه‏ها و بخش خصوصی برای حضور در خارج از کشور بیشتر باشد به همان اندازه امکان موفقیت نیز افزونتر خواهد بود.دقیقا در همین جاست که بکارگیری دیپلماسی‏ اقتصادی معنی و مفهوم پیدا می‏کند.در واقع،استفاده از ابزارهای مختلف سیاست‏گذاری برای تسهیل حضور و مشارکت اقتصادی جهت تأمین اهداف توسعه ملی،که نهایتا به افزایش قدرت ملی منجر می‏شود،بدرستی توجیه‏پذیر بلکه لازم و ضروری می‏نماید.

در اینجا نباید از این نکته غافل بود که برای تحقق این‏ هدف انجام اصلاحات ساختاری در اقتصاد ملی به عنوان‏ پیش نیاز این کار،نیز امری ضروری و واجب است.چرا که‏ بدون این پیش نیاز،حضور و مشارکت بسیار ضعیف و یا ناپایدار خواهد بود و در برخی مواقع حتی ممکن است نتیجه‏ معکوس بدهد و موجب اخلال در اقتصاد ملی شود.به همین‏ لحاظ برنامه‏ریزی برای آن،در چارچوب برنامه‏های توسعه‏ ملی،امری بسیار مهم تلقی می‏شود.

از جمله اقداماتی که باید برای تأمین هدف فوق انجام داد این است که چارچوب حقوقی لازم در داخل و خارج فراهم‏ آید.چارچوب حقوقی لازم در داخل با اتخاذ سیاست‏های‏ اقتصادی مناسب برای تشویق و تسهیل حضور و مشارکت‏ بین‏المللی به دست می‏آید.و چارچوب حقوقی خارجی از طریق عقد موافقتنامه‏ها و تفاهم بر سر چگونگی انجام کار با کشورها و اتحادیه‏های منطقه‏ای و بین‏المللی به وجود می‏آید و بالاخره،این همه بدون یک دیپلماسی فعال و مشارکت همه‏ دستگاه‏های دست‏اندرکار نمی‏تواند محقق شود.در واقع بدون‏ این دو ضرورت،نمایندگی‏های سیاسی و وابستگان بازرگانی و اقتصادی که بازوهای اجرایی ما در خارج هستند نمی‏توانند کار چندانی به پیش ببرند و همه این کارها به نوبه خود نیاز به‏ یک بسترسازی کلی سیاسی دارد تا فضای مناسبی برای تأمین‏ این هدف‏ها ایجاد کند.

در یک نتیجه‏گیری کلی می‏توان گفت:اکنون که اقتصاد ما به مرحله‏ای از توسعه رسیده که بدون حضور و مشارکت‏ قوی بین‏المللی نمی‏تواند آنچنان که باید به رشد خود ادامه‏ دهد و فرآیند بین‏المللی شدن اقتصاد روند جدیدی را در تعاملات خارجی و بین‏المللی اقتصادی،ایجاد کرده،لاجرم‏ ما باید از دیپلماسی اقتصادی خود نهایت استفاده را ببریم.در این مقطع به همان اندازه که هویت و ارزشهای ملی،در معرض‏ تهدیدات بین‏المللی قرار دارد منافع اقتصادی ما نیز در برابر چالش‏های بزرگی قرار گرفته است.در این زمان برای حفظ و نگهداری،و نیز از آن مهم‏تر،به منظور ارتقاء جایگاه نسبی‏ اقتصادی خود در صحنه بین‏المللی ناچار از حضور و مشارکت مؤثر در اقتصاد بین‏الملل هستیم.باید برای خود میدان فعالیت بزرگتری فراسوی مرزهای ملی تعریف کنیم. این مهم را باید به طور دقیق برنامه‏ریزی و مرحله‏بندی کنیم‏ و اقدامات و الزامات آن را رتبه‏بندی کرده و در اولویت‏های‏ مختلف قرار بدهیم.پشتیبانی‏های داخلی اقتصادی و سیاسی‏ لازم را نیز برای آن تدارک ببینیم.تدوین چشم‏انداز اهداف و سیاستها و الزامات برنامه چهارم مسلما در این جهت مسیر آینده ما را روشن خواهد کرد.